

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث در باره تنجیز علم اجمالی در امور تدریجی شد.

و مرحوم استاد صوری را بیان فرمودند که در آخر بحث انشاء الله اجمالا به این مطالب به اصطلاح متعرض می شویم. کل صوری را که ایشان بیان فرمودند.

صورت آخری که محل کلام بود، این است که انسان علم اجمالی داشته باشد یا تکلیف فعلی الان دارد یا تکلیف فعلی فی ما بعد. و اینجا آیا علم اجمالی منجز هست یا نه؟ مثل همین مثالی که عرض کردم امروز هم تکلیف دارد به خریدن نان و روز جمعه هم کذلک که خطاب در روز جمعه باشد. در اینجا گفتند به اینکه علم اجمالی منجز است و اصلا می داند که یکی از این دو تا نان غصبی است. هم باید از این اجتناب بکند هم از آن آینده.

البته مثال معروف تری که اینجا زده شده، مثل این که زن می داند یک سه روزی حیض است، یا سه روز اول ماه یا سه روز آخر ماه. این مثال را بیشتر در اینجا می زنند. و به عبارت دیگر در جایی که زمان تأثیر داشته باشد هم در خطاب هم در ملاک. در هر دو موثر باشد. بعد مرحوم استاد یک مقدمه ای فرمودند که ما هم این دوروز توضیح دادیم که گاهی اوقات در مواردی خطاب نیست، اما ملاک هست. من چون بنا شده که عبارت ایشان توضیح داده بشود برای مراجعه آقایان، این را من ...

اذا عرفت ذلک بعد از مقدمه ایشان فاعلم ان من نظر الی ان تنجیز العلم الاجمالی متوقف، اگر باید هر دو تکلیف فعلی باشد، خطاب فعلی، اخطار عدم تنجیزه فی المقام؛ در اینجا گفته که منجز نیست. چون الان تکلیف فعلی دارد، آینده هم که تکلیف خودش است. الان نسبت به آینده تکلیف ندارد، در آینده هم نسبت به الان تکلیف ندارد.

و جواز رجوع الی الاصول فی جمیع الاطراف؛ همین نکته ای را که عرض کردم.

و اما نظر شیخنا الانصاری به تعبیر ایشان، ان العلم بالملاک التام الفعلی بمنزلة العلم بالتکلیف؛ ایشان از این راه وارد شدند که چون می دانیم ملاک هست، مثل اینکه علم به تکلیف است، فرق نمی کند. دیروز توضیحاتش را دیروز و پریروز عرض کردیم.

فالتزم بعدم تنجيز العلم الاجمالي عند عدم العلم بالملاك التام؛ مراد از ملاک تام، ملاکی که هیچ قصور در آن نیست و خطاب نیامده. و بتنجیزه فیما اذا علم الملاک التام فعلا، لان الترخيص فی تقویت الملاک الملزم فعلا، این که فعلا این ملاک هست، بمنزلة الترخيص فی مخالفة التکلیف الفعلی، فرق نمی کند.

بعد یک توضیحی دادند که آقایان، بعد هم مثال زدند. مثلا بله، فی مسئله علم المرأة بالحیض المردد بین ایام الشهر یا سه روز اول ماه یا سه روز آخر، تمسک باستصحاب عدم تحقق الحیض، این که حیض نیست، الی الان الاول من ثلاثة ایام فی آخر الشهر؛ بعدش هم و بالبرائة بعده.

و الوجه فی رجوعه من الاستصحاب الی البرائة هو ان المرأة بعد تحقق الان الاول من ثلاثة ایام فی آخر الشهر يحصل لها العلم، بالتحقق حیض و طهر قبل ذلک الان. می دانسته یا حیض است یا طهر. این را انشاء الله چون یک بحث مفصلی دارد و اگر بخواهیم الان اینجا شرح بدهیم طول می کشد، دیگر در محل خودش.

اگر دو حادث را بدانند که متعاقب بودند، لکن علمشان به اصطلاح زمانشان معلوم نیست؛ اینجا بنابر مشهور هیچ نحوه استصحابی جاری نمی شود بنابر مشهور. مثلا ایشان از خواب بیدار شده، می داند که فرض کنید وضو هم گرفت، بولی هم از او صادر شده، دو تا. پس یک حالت قبل از این حالتین دارد که نوم بوده و حدث بوده؛ اینجا سه چهار احتمال داده شده؛ یکی اینکه مثلا بگوید من وضو گرفتم، پس طهارتش یقینی است. همین طهارت را استصحاب بکند. چون آن بولی که پیدا شده ممکن است قبل از وضو باشد.

قول دوم اینکه استصحاب خود آن حدث بول را بکند. به خاطر اینکه بولش دیگر قطعی است که ایشان بول کرده پس ایشان محدث است. نمی داند وضویش قبلش بوده یا بعد؛ استصحاب خود آن را بکند. این هم رأی دوم.

یکی هم اینکه استصحاب حالت قبل از این دو تا؛ مثلا به اینکه قبل از دو تا از خواب بیدار شده بوده، استصحاب آن حدث را بکند. چون این دو حالت وضو و بول برای او مشخص نیست. این شد سه تا احتمال.

یک احتمال دیگر هم هست که استصحاب ضد این حالت را بکند. چون از خواب که بیدار بود، حدث بود، مسلم می داند حدث شده، نمی داند آیا دو مرتبه بول مثلا بعد از وضو بوده یا، ضد حالت سابق است. این مجموعه احتمالات.

یک بعضی تفصیل ریز هم هست که جایش اینجا نیست.

این یک مطلب.

یک مطلب اینکه دلیل این حکم چیست؟ چرا، آن وقت مشهور بین فقهای ما، استصحاب کلا جاری نمی شود. نه استصحاب حدث نوم جاری می شود، نه استصحاب آن طهارت جاری می شود، نه استصحاب آن بول حدثی که از بول بوده جاری می شود؛ کلا هیچ کدام جاری نمی شوند. هیچ کدام از این اقسام. ولذا چون شک می کند که آیا محدث است یا با طهارت، باید وضو بگیرد، برای نماز باید وضو بگیرد. این رأی مشهور تقریبا دیگر قطعی یعنی مشهور خیلی شهرت واسع.

این که حالا چرا این رأی را گفتند؛ این فرع در کتابی مثل فقه الرضا هم آمده است. حالا در روایات نیامده. البته خود ما اعتقادمان این است که فقه الرضا هر چه نقل کرده قطعا روایت دیده، اما آن روایت فعلا در اختیار ما نیست. و قطع ما به وجود روایت معنایش حجیت آن روایت نیست. اما خود من تقریبا این جوری است. بالای نود و نه درصد قطع دارم که ایشان بدون روایت فتوا نداده. فوق العاده در این جهت این کتاب فقه الرضا دقیق است.

آن وقت بعدها اصولیین ما که وارد بحث شدند، تقریبا می شود گفت بیشتر از زمان مثل محقق کرکی و اینها، شهید ثانی، اینها هم باز دو مرتبه به قواعد اصولی بحث کردند. در اینکه چرا استصحاب این طهارت یا استصحاب این حدث جاری نمی شود، خلاصه اش بین، یا استصحاب حالت قبل از آنها، بین متأخرین مجموعا دو رأی مشهور وجود دارد؛ یکی اینکه این دو تا استصحاب معارض هستند با هم. این در قدما هم هست. یعنی استصحاب طهارت چون یقینا می داند وضو گرفته، معارض است به استصحاب نجاست، به استصحاب حدث معذرت می خواهم. چون یقینا بولی هم صادر شده.

پس این سرش عدم جریان اصول، تعارض الاستصحابین است. این که ایشان در اینجا نقل کرده. عده دیگری هم مخصوصا از این معاصرین و متأخرین سر عدم جریان استصحاب را یک شرط دیگری در باب استصحاب اضافه کردند. مثلا معروف بود در باب استصحاب که لابد من بقاء الموضوع حالا شرایطی که در استصحاب، و این بقاء موضوع را هم عرض کردیم در کلمات متأخرین تفسیر کردند به اتحاد قضیه متیقنه و مشکوکه. مراد از بقاء موضوع، یعنی آن قضیه متیقنه و مشکوکه باید یکی باشند، موضوعا و محمولا. مثلا زید حی بود، الان استصحاب حیاتش می کنیم. نه مثلا مربوط به عمر مثلا. یا حیاتش را استصحاب بکنیم نه اینکه زن هم دارد مثلا. این متیقنه قضیه متیقنه و مشکوکه باید یکی باشد.

.....
اضافه بر این اتصال زمان یقین به شک هم شرط کردند. یعنی در وسط یک حالتی نیاید که این اتصال را از بین ببرد. چون اتصال زمان یقین به شک شرط کردند، این در مانحن فیه اتصال زمان یقین به شک نیست، یا لا اقل شبهه مصداقی اتصال زمان یقین به شک است. چون دارد یقین به وضو گرفته، چون یک حدثی هم قطعاً آمده، اگر بعد از وضو باشد، پس آن استصحاب اتصال پیدا نکرد زمان یقین به شک. اگر قبلاً باشد بله. چون شبهه مصداقی اتصال زمان یقین به شک گرفتند از این جهت.

حالا به هر حال این بحثش و بعد تفصیلش را عرض کردم چهارتا مسلک یعنی دو تا مسلک حالا کمی مشهورتر، دو تا استصحاب، و دو تا هم نسبت به حالت سابقه و بعضی از تفصیل.

من ثلاثة ايام في آخر يحصل له العلم بتحقيق حيض و طهر قبل، و بما ان تاريخ كل منهما مجهول فالاستصحاب غير جار للمعارضه على مسلک؛ مسلک شيخ انصاری. و این همان مسلک مشهور است. حالا ایشان نوشته مسلک. مسلک مشهور هم همین است. که استصحاب به خاطر معارضه جاری نمی شود. دیگری بحث هایی هم باز بالاتر از خود این دارد که اصلاً استصحاب فی نفسه در مجهول التاريخ جاری می شود یا نمی شود. حالا آن بحث هایش را دیگر وارد نشویم.

و لعدم احراز اتصال زمان الشك بزمان اليقين على مسلک صاحب الكفاية؛ اینجا نوشته لعدم احراز. ما تعبیر دیگری کردیم. این بیشتر متعارف است. شبهه مصداقیه اتصال زمان یقین به شک. این عدم احراز یعنی شبهه. و لعدم احراز اتصال ایشان تعبیر به عدم احراز کردند. ما تعبیر دیگری کردیم، شبهه مصداقی اتصال زمان شک به یقین است. چون زمان شک به یقین باید متصل باشد، در وسط چیزی آن حالت را هم بر ندارد.

اینجا یقین نداریم به عدم اتصال، شبهه مصداقی است.

س: استاد انقطاع زمان اصلاً چه معنی دارد؟ زمان همیشه یک جریان متصل است دیگر

ج: نه نسبت به این متیقن است.

فلا مجال لجريان الاستصحاب على كل حال فيرجع الى البراءة؛ این خلاصه نظری که ایشان از مرحوم شیخ نقل کردند.

بعد خود استاد رضوان الله تعالى عليه و التحقيق هو ما ذهب اليه المحقق النائینی، مرحوم استاد همان راهی را که مرحوم محقق نائینی گفتند. من تنجیز العلم الاجمالی وعدم جواز الرجوع الى الاصل فی شیء من الطرفين. البته این عدم جواز رجوع الى الاصل، مبنای مرحوم استاد و نائینی همین است. که سر تنجیز علم اجمالی تعارض اصول است.

اما فی ما تم فيه الملاك فعلا، چون ملاک هست. فقد عرفت وجهه. و اما فیما لم يتم فلما تقدم فی بحث مقدمة الواجب، این بحث گرچه این استدلالی که مرحوم استاد در اینجا آوردند عین استدلال نائینی است هیچ فرقی نمی کند. در بحث مقدمه واجب چون ما دوسه روزه یک توضیحی دادیم راجع به واجب معلق و واجب مشروط. آقایان گفتند آن راهی را که صاحب فصول رفته به عنوان واجب معلق، نیازی به آن نداریم. یعنی صاحب فصول می خواسته تصور بکند شما از وقتی که استطاعت پیدا کردید، از آن وقت وجوب آمد، ولو اعمال در روز نهم ذی حجه هست. مثلا یا در یک روز قبلش، اعمال عمره یا تمتع. اعمال در آن روز است. اما وجوب از حین استطاعت است. لذا اسمش را گذاشتند واجب معلق یا به تعبیر ایشان واجب تعلیقی.

چرا؟ چون می خواست بگوید الان این وجوب آمد، چون وجوب آمد، مقدماتش واجب است. تهیه سفر بکند، گذرنامه بگیرد، کارهایی که می کنند، بلیط هواپیما، ثبت نام، این کارهایی که پیش می آید. مقدماتش واجب است به خاطر اینکه این وجوب آمد. چون وجوب مقدمه به قول بعضی هایشان ترشح شده از وجوب ذی المقدمه. حالا ترشح در اعتبارات معنای درست درمان ندارد. حالا به این تعبیر خود آقایان.

پس بنابراین در آنجا ایشان ملتزم شد به وجوب فعلی به خاطر اینکه این مقدمات را بگوید واجب است. چون این بحثی بود که واجب، وجوب چون وجوب مشروط می گرفتند، این وجوب مشروط در روز نهم ذی حجه است یا هشتم ذی حجه است اعمال عمره تمتع، چرا از الان مقدمات واجب را، البته من سابقا هم بنده عرض کردم، فکر می کنم، فکر می کنم خود من این ظاهرا مشهور در روایات، در کلمات علمای عامه بوده که از آیه مبارکه این معنا را در آوردند. و الا ما عرض کردیم شواهدی که در دست داریم، وجوب حج، حج اصلا مشروط نیست، مطلق است. خلافا للمشهور، چون خیلی خلاف مشهور است، خیلی حالا نمی خواهیم توضیح عرض کنیم. اصلا وجوب حج مطلق است، مثل وجوب صلاة است. فرقی با وجوب صلاة ندارد. آن هم مطلق است مثل وجوب صلاة.

انما الکلام در باب حج یک وجوب دیگری هست غیر از خود وجوب حج. و آن وجوب السفر للحج، خروج برای حج. و آن با حصول استطاعت آن وجوب فعلی می شود؛ یعنی وجوب هست دیگر. تا استطاعت پیدا کرد، نه خود اعمال حج، خروج الی الحج. این هم وجوب پیدا می کند.

و لذا اگر امسال هم و لذا مخصوصا بنا بر فوریت این وجوبش هم مضیق است. همان سال، حق ندارد تأخیر بیاورد. این ولله علی الناس حج البيت من استطاع علیه سیبلا، این به ذهن ما حج البيت یعنی قصد البيت؛ اینها به معنای حج نیست. من استطاع الی البيت سیبلا؛ استطاعت مال حج نیست؛ استطاعت مال سفر است. استطاعت یعنی سیبل، سیبل سفر. یعنی مستطاع بودن سفر؛ سفر مقدور باشد، سفر آسان باشد. اگر این طور شد این باید راه بیفتد.

چون عرض کردیم کرارا و مرارا حج یک خصلتی دارد که توش سفر است. بقیه واجبات ندارند. و سفر طبیعتا الان هم مشکلات دیگری پیدا کرده. آن زمان خیلی مشکلات داشت. انحاء مشکلات داشت نه یکی. وسیله می خواست، زاد الراحله می خواست، سفرها طول می کشید. به استثنای خود مدینه که نزدیک ترین شهر به مکه بود ده روز توی راه بودند. حالا دیگر شهرهای دور را حساب بکنید. از خراسان به طور متوسط در آن قصه آن مرد که نذر کرده بود از نیشابور راه افتاده بود تا مکه، شش ماه توی راه بود. آن وقت راه نبود، امن نبود، دزد بود، بعد خود انسان زن و بچه اش را یک جا بگذارد، باید قوت اینها را برای شش ماه آماده بکند، باز خانه اش را دزد نزنند، بچه هایش منحرف نشوند، الی ماشاء الله مشکلات بسیار فراوانی داشت.

آن وقت این آیه مبارکه بعدش هم عرض کردیم کرارا و مرارا اصولا آیه مبارکه در مقام تشریع نیست. ثابت نیست این آیه در مقام تشریع باشد. روشن نیست آیه در مقام تشریع باشد. یعنی به این معنا تشریع جدیدی باشد. این تأیید همان تشریعی بوده که قبلا بوده. تأییدش کردند و حالا به این معنا شاید جدید است که قیدی اضافه شده.

چون عرض کردیم آیه مبارکه صدرش ناظر به می گویند در شرح نزولش یک مقارنه ای است بین مسجد اقصی و مسجد حرام. که فوارقی بین مسجد الاقصی، ان اول بیت وضع للناس بیکه مبارکه، این اول بیت، یعنی از نظر تاریخی مسجد الحرام قبل از مسجد الاقصی بوده. مبارک است، آثارش را نقل می کند. و دلیل بر اینکه این قبلش است فیه آثار بینات، مقام ابراهیم (ع)، وجود مقام ابراهیم (ع) در مسجد الحرام بهترین شاهد است که قبل از مسجد الاقصی. و من دخله کان آمنا، خود مسجد الحرام امن است، بسط است به قول قدیمی ها، اما مسجد الاقصی این طور نیست.

والله على الناس، این بعد دنباله همان است. این جزو فوارق. یکی هم این است که شما اگر مستطیع شدید، حج و قصد و سفر به مسجد الاقصی لازم نیست، اما مسجد الحرام چرا. من استطاع، بتواند باید برود. و این بوده خود مشرکین هم انجام می دادند. یعنی خود مشرکین این کار را می کردند. و در حقیقت این امضا، البته شاید مثلاً بگوییم استطاعتش کمی به خاطر بعضی از روایات تازگی دارد، و الا...

و لذا مقتضای قاعده این آیه مبارکه ناظر است به خروج الی الحج نه خود حج. خود حج واجب مطلق است. و لذا بناءً علی هذا اگر متسکراً به قول آقایان رفت حج. به هر حال در ایام اعمال عمره تمتع و خود حج آنجا بود ولو با استطاعت نبوده، پیاده رفته، با زحمت رفته، ظاهراً حج بر او واجب باشد و ممضی باشد طبق قاعده. البته عرض کردم خلاف مشهور بین اصحاب است.

به هر حال چون نمی خواهیم فعلاً وارد بحث فقهی بشویم. این بحث از آنجا شروع شد یعنی اصل این بحث از آنجا شروع شد. منجر شد به این بحث اصولی؛ یعنی از جنبه فقهی خارج شد، منجر شد به این بحث اصولی که ما یک نحو واجب معلق داشته باشیم که وجوب فعلی باشد، واجب استقبالی. این خلاصه بحث.

آقایان اصولی بعد از مرحوم صاحب فصول گفتند احتیاج به این مقدمات نداریم. اصلاً احتیاج به این بحث نداریم. چرا؟ چون مسئله وجوب مقدمه یک وجوب عقلی است نه وجوب شرعی. عقل حکم می کند. اگر نکته عقلی باشد، نکته اش این نیست که وجوب فعلی باشد. نکته اش این است که عقل حکم می کند که ما باید سعی بکنیم واجب در ظرف مناسب خودش تکلیف الهی در ظرف مناسب خودش تعطیل نشود. نکته این است. حالا در تکلیف بشری، گفت برو نان بخر، خب این حکم عقل است که شما باید فرض کنید مثلاً نانوائی ها تا ساعت یک باز هستند؛ خب باید شما قبل از ساعت یک بروید. حکم عقلی است که نباید تفویت بشود.

پس نکته این است. نه نکته این است که وجوب فعلی باشد.

شما فرض کنید یک ساختمانی می خواهید بسازید. می دانید در این ساختمان احتیاج به یک جور آجر دارید که الان هست؛ تا دو سال دیگر این پیدا نمی شود. و ساختمان هم الان نمی سازید، ممکن است دو سال دیگر بسازید. خب الان می گیرید آن آجر را تهیه می کنید. لذا این به جای بحث، غیر از بحث مقدمه و غیر از بحث آن متعارف واجب معلق، یک بحثی را آقایان مطرح کردند به نام مقدمات مفوته. مرادشان از مقدمات مفوته همین است. یعنی انسان کاری را بداند که اگر انجام ندهد واجب در وقت خودش، فوت می شود. خوب دقت بکنید. آمدند گفتند این مقدمات مفوته هم به حکم عقل واجب است. فرق نمی کند. چه وجوب فعلی باشد، حتی اگر وجوب

استقبالی باشد، وجوب فعلی نباشد. وجوب استقبالی باشد، لکن می داند که اگر این کار را انجام نداد، آن واجب در زمان خودش در زمان تکلیفش فوت می شود. و آن واجب، واجب به اصطلاح مطلق، آن وقت می گویند اشکال ندارد، یعنی می گویند عقل حکم می کند. مثل همان مثالی که گفتیم.

لذا در اینجا مرحوم آقای خویی و مرحوم نائینی، پس یک راه اولاً تکلیف علم به تکلیف، فعلی. دو، علم به ملاک؛ سه از راه مقدمات مفوته. یعنی اگر می داند که اگر این کار را نکرد، در آینده مثلاً می داند که اگر الان من باب مثال، اجتناب نکرد از محرمات حیض، و در سه روز بعدی هم اجتناب نکرد، می داند اخلال به واجب شده؛ از این جهت واجب است نه از ملاک. پس در حقیقت سه راه وجود دارد برای تنجیز علم اجمالی در تدریجیات؛ یک تکلیف فعلی باشد، مثل واجب معلق. یکی ملاک فعلی باشد، مثل همان مثالهایی که گفتیم. یکی اینکه از مصادیق مقدمات مفوته باشد. در هر سه علم اجمالی منجز است.

روشن شد؟

فلما تقدم فی بحث مقدمة الواجب من استقلال العقل بقبح تفويت الملاك الملزم فی ظرفه؛ در ظرف خود ملاک؛ چطوری؟ بتعجیز النفس قبل مجيء وقته؛ حالا ایشان بتعجیز نفس گفتند، مرحوم آقای نائینی می فرمایند بحفظ القدرة. آقا ضیاء و نائینی تعبیر حفظ قدرت دارند. این باید قدرت را حفظ بکند. اگر می داند، مثلاً اگر می داند که الان اگر آب ریخت، در ظهر وضو، با اینکه تکلیف فعلی نیست، نمی تواند وضو بگیرد، باید حفظ قدرت بکند. اصطلاحشان این است. حالا ایشان تعجیز نفس فرمودند.

حالا چون خیلی ملا لغتی نشویم. مرحوم نائینی و آقا ضیاء بیشتر حفظ قدرت را مطرح می کنند.

کاستقلاله بقبح تعجیز النفس عن امثال التكليف الفعلي؛ این چون نکته فنی اش این است. می گویند حاکم در باب وجوب مقدمه، شرع نیست؛ دلیل لفظی نیست؛ حاکمش عقل است. عقل هیچ فرقی نمی گذارد تکلیف فعلی باشد یا نباشد. فرق ندارد. نکته مهم عقل این است که باید آن عمل را انجام داد و این نکته شرعی نیست.

ما این را توضیحات مفصلی دادیم یک مقدار هم با تعبیر آقایان فرق دارد. دوسه جور وجهی را ما عرض کردیم که آقایان نگفتند. و انشا الله در وقت دیگری چون اگر بخواهیم خارج شویم خیلی خارج می شویم.

و عرض کنم که آن خلاصه آن بحثی که در آنجا هست، ببینید تکلیف مثلاً در همین مثال ما فقط خورده به نان خریدن. دیگر تکلیف نخورده به بازار رفتن، تکلیف نخورده به مثلاً اگر شما الان پول ندارید، اما بروید یک ساعت یک جا کار کنید، پول گیرتان می آید، می گویند

بروید انجام بدهید؛ چون آن نان خریدن تکلیف هست. فقط عده‌ای آمدند گفتند این که شما بروید کار کنید پول در بیاورید، یا این که سوار ماشین بشوید بروید تا نانوائی، این که می‌گوید نان بخر این نیست که سر جای‌تان بنشینید دست‌تان را دراز بکنند نان به شما بدهند. نه، ماشین می‌خواهد سوار ماشین بشوید. این بحث سر این است که آیا این هم تعبد است یا این تعبد نیست. این عقل می‌گوید. عقل می‌گوید شارع وظیفه‌اش یک چیز است، نان بخر، تمام شد، وظیفه او تمام شد. آن بقیه را خود عقل می‌گوید. یعنی به عبارت اینها، حالا من عبارت خودم را نمی‌خواهم بگویم. به عبارت اینها هم شارع می‌داند نان خریدن احتیاج به بازار رفتن دارد، هم شما می‌دانید نان خریدن احتیاج به بازار رفتن دارد، طرفین می‌دانند. تا گفت نان بخر، یعنی برو بازار. نه اینکه برو بازار، توش نیست. آن که وظیفه شارع است، فقط بیان نان خریدن است. به بقیه دیگر کار ندارد. خوب دقت بکنید. آن بقیه را عقل حکم می‌کند.

اینهایی که می‌گفتند مقدمه واجب، واجب است، حالا این طوری که اینها گفتند، ما تقریب وجوب مقدمه را هم عرض کردیم با اینها کمی فرق دارد. اینها که می‌گفتند مقدمه واجب، واجب است، می‌گفتند نه، وقتی که آمد گفت نان بخر، این در ضمنش خوابیده که بازار هم برو. این تقریبی است که اینها حالا به قول قدمای اصحاب از وقتی مباحث منطقی آمد، دلالت مطابقه بعضی گفتند، بعضی مطابق تضمن. ما کرا را عرض کردیم این بحث‌های مطابقه و تضمن و التزام را در اصول و در مباحث لفظی و تحلیل لفظی و ظهورات لفظی اصلاً دخیل نمی‌دانیم، وارد این بحثها نمی‌شویم. ما به جای يتضمن و التزام یک معنای جامع بینهما استبتان؛ یک نحو استبتان. حالا آن یا تضمن یا التزام، اصلاً جای تضمن یا التزام اینجا نیست.

به هر حال این چون بحثها گذشته، بهترین وجه این نیست که حالا آقایان گفتند. بهترین وجه آن است که ما از راه به اصطلاح به قول امروزی‌ها از راه عکس العمل وارد بشویم. یعنی مثلاً بگوییم وقتی به این گفت برو نان بخر، خب بلند می‌شود دکان نانوائی می‌رود نان می‌خرد مثلاً. می‌گوییم این عکس العمل این برای چه بود؟ چرا نان گرفت؟ چون مولا گفت. آنها می‌گویند اگر این آقا فرض کنید لباسش را پوشید من باب مثال، کلید ماشین را هم برداشت. به او می‌گویند تو چرا لباس پوشیدی کلید ماشین، دقت کنید، می‌گوید می‌خواهم بروم نان بخرم. می‌گوید مگر پدر نگفت نان بخر، ببینید، سوار ماشین می‌شود...

یعنی بحث سر همین است. خوب آن نکته فنی این آقایان تقارب دیگری گفتند ما تقارب را عوض کردیم تقریب دیگری. خلاصه تقریب این است که وقتی نگاه می‌کنیم عکس العمل این را نگاه می‌کنیم، اتیان خود عمل و اتیان مقدمات به نکته واحده است. و آن تأثر از خطاب است. خوب دقت بکنید. نکته فنی روشن شد؟ از آن راه‌ها نمی‌دانم تضمن و التزام؛ آنها را ول کنید آنها به جایی نمی‌رسد. می‌گوید اگر به

او بگویند چرا نان می خری؟ می گوید خب پدرم گفت نان بخر. خب چرا لباس پوشیدی؟ کلید ماشین را برداشتی؟ پدرم گفت نان بخر. ببینید.

آن کسی که مدعی است در واقع مقدمه واجب، واجب است، بهترین نکته اش این است. یعنی ما یک نوع انفعال داریم. یعنی انفعال ما برای اتیان عمل و انفعال ما برای اتیان مقدمات، از امر است. چون انفعال از آن است پس دلالت شرعی دارد. این نکته مهم برای دیگر کار به تضمن و التزام و این حرفها کلا نداریم.

اینها ما می آییم عکس العمل را بررسی می کنیم. این آقا سوار ماشین، به او می گویند چرا سوار ماشین شدی؟ اصلا چرا داری در می آیی از خانه لباس پوشیدی؟ می گوید پدرم گفت برو نان بخر من باب مثال. می گویند همین کافی است برای اینکه نشان بدهد که تأثر انسان به خاطر خطاب است.

در مقابل آنها که قائل هستند عرض کردم تقریب هایی دارد که حالا وقتش نیست. عرض کردم شاید بهترین تقریش همین بوده که اخیرا هم به یک مناسبتی عرض کردم. ما معتقدیم آن تقریبی که می گوید به اصطلاح وجوب عقلی است به قول آقایان و نقلی نیست، بهترین تقریش این است، از نظر قانونی نه این حرفهایی که زده شده. از نظر قانونی و حقوقی بحث این است که اگر تکلیفی قانونی به یک عملی خورد، خوب دقت بکنید، خود این عمل با قطع نظر از قانون ملازماتی دارد. با بعضی از عناوین تلازم دارد. کار به قانون نداریم. با قطع نظر از قانون.

سوال فنی این است نه این بحث مقدمه واجب عقلی یا نقلی این طور که نوشتند. سوال فنی این است که از نظر قانونی و حقوقی، همچنان که این قانون آمد به این عمل خورد، به آن ملازمش هم می خورد یا نمی خورد. و عرض کردیم این بحث در تلازم هم هست. در تعاند هم هست. بین دو عمل اگر تعاند باشد تکلیف آمد قانون به یکی خورد، معنایش نفی قانون از آن یکی، چون معاند آن است. مثلا نماز خواندن با نان خریدن جمع نمی شود؛ خوابیدن با نان خریدن جمع نمی شود. اینها تعاند دارند. بازار رفتن تلازم دارد با نان خریدن. خوب دقت کردید نکته فنی به نظر ما این است اصلا سر علمی بحث سر این است. یعنی اگر بخواهیم این را به لغت قانونی و حقوقی مطرح بکنیم، ما دو تا امر داریم در واقع، با قطع نظر از قانون بینهما تعاند یا بینهما تلازم. یکی شده مسئله مقدمه واجب، یکی شده مسئله ضد. کالامر بالشیء یقتضی النهی عن ضد؛ اینها نکته فنی شان یکی است، فرق نمی کند.

بحث این است؛ قانون به یکی خورد. آیا طبیعت قانون اینجوری است، چون بین اینها تلازم هست در واقع، این اقتضای می کند قانون به آن یکی هم بخورد. آن تلازم واقعی اینها یا تعاند واقعی اینها؛ یا نه، چون تلازم واقعی دارند، قانون اصلا به آن کار ندارد. آن تابع واقع خودش است. اصلا قانون کار ندارد شما بازار بروید یا نروید. قانون می گوید نان بیاور. حالا شما فرض کنید تلفن بزنید برایتان بیاورند خانه، فرق نمی کند. فرض کنید از راه معجزه غیب، دست دراز کردید از نانوا گرفتید از فاصله دو کیلومتر فاصله فرض کنید از راه غیبی. حالا من باب مثال عرض می کنم. اینها پیش دیگر به آن کار ندارد، آن به تلازم کار ندارد. اصلا در باب اعتبارات قانونی، تلازم واقعی یا تعاند واقعی موثر در تقنین نیست. نکته فنی این است. روشن شد؟

پس نکته فنی برای اینکه بگویم مقدمه واجب آن است. نه نمی دانم مطابقه و التزام. آن نکته فنی می آید روی عکس العمل نگاه می کند. می گوید عکس العمل شما برای یعنی انفعال شما برای خریدن نان با انفعال شما برای مقدمات یکی است. به خاطر امر است. آن نکته فنی اش آن است. کار به مطابقه و التزام ندارد.

آن وقت آنجا جوابش هم این است. درست است انفعال ما یکی است. لکن وقتی دقت می کنیم می بینیم انفعال طولی است، در عرض نیستند. اگر انفعال در عرض بودند، حق با این آفاست. مقدمه وجوب شرعی پیدا می کند. یعنی ما بیاییم ارتکازا بین این دو انفعال، چرا نان می خرید، چون پدرم گفت. چرامی روی بازار، چون پدرم گفت برونان بخر. ببینید. این که این دو تا انفعال در طول هم قرار می گیرند، این اقوی شاهد است بر اینکه آن انفعال را نمی شود معیار تمام. خب اگر انفعال یکی باشد، در عرض هم باشد، خوب است، اثبات شرعیت می کند، قانونیت یعنی، شرعیت یعنی قانون. و الا فلا.

پس بنابراین خوب دقت بکنید. ما نکته را این می دانیم؛ یعنی نکته اساسی بحث این است. اصلا اصل بحث این است که اگر شارع آمد گفت یک کاری را انجام بده، شارع نظرش به آن کار است. دقت می کنید؟ اگر بنا شد ما مقدماتی را طرح بکنیم که آن عمل انجام نگیرد، به همین نکته ای که الان عرض کردیم، این نکته می گوید که شما باید انجام بدهید. یعنی این نکته چه می گوید؟ می گوید شارع نظرش روی عمل است، به مقدمات کار ندارد. آن اگر آمد گفت مقدمات به خاطر تلازم خارجی است و الا نکته اساسی اتیان عمل است. اگر اتیان عمل متوقف است بر اینکه از امروز شما تهیه ببینید، پس شما تا مستطیع شدید، شما باید آن واجب را در زمان خودش، در روز نهم ذی حجه یا روز هشتم است، آن عمل را الان مقدماتش، اسب بخرد در آن زمانها، زمان ما گذرنامه بخرد، بلیط هواپیما بخرد، مقدمات، خانه را مرتب بکند، مثلا می خواهد یک ماه سفر باشد، وضع زن و بچه اش را مرتب بکند، وضع خانه را مرتب بکند. و لذا احتمال دارد که

مثلا اگر می داند در این یک ماه بچه فاسد می شود، مثلا من باب مثال؛ این در استطاعت موثر باشد یا مزاحم باشد. حالا دیگر بحث های حج را نمی خواهم اینجا. به نظر می آید که مزاحم باشد نه موثر در استطاعت و تفصیل موکول الی محله.

علی ای حال کیف ما کان پس نکته مقدمات مفوته است. پس نکته در تجیز علم اجمالی سه چیز است؛ یا خطاب فعلی، یا ملاک فعلی یا مقدمات مفوته. این خلاصه بحث. مقدمات مفوته هم موجب ...

ولا فرق فی قبح التفویت بحکم الامر بین کونه مستندا الی العبد و بین کونه مستندا الی المولی بترخیص، نمی تواند مولا اجازه بدهد، فی ارتکاب الطرف المبتلا به فعلا؛ البته ایشان رفته روی اصل، چون تعارض اصول می داند. آیا مولا اجازه می دهد؟ ایشان می گوید نه. و ترخیص فی ارتکاب الطرف الاخر فی ظرف الابتلاء فانه ترخیص فی تفویت ملاک تام ملزم البته فی ظرفه؛ و هو بمنزلة الترخيص فی مخالفة التكليف الواصل وعصيانه فی حکم العقل. این خلاصه نظر مبارک ایشان.

آن وقت در مثال حیض هم ایشان می فرماید باید احتیاط بکند؛ هم در آن سه روز اول هم در آن سه روز آخر. دیگر مرحوم استاد نقل فرمودند. حالا به هر حال این خلاصه نظر ایشان.

عرض کنم مثال حیض، من فکر می کنم در مثال حیض یک مقداری چیز شده یک مقداری خلط شده. چون مرحوم اینجا آقای خویی نوشتند. مرحوم نائینی در تقریراتشان نوشتند که برای رویت دم در زمان تأثیری است در حیض. رویت هم باشد تأثیر دارد. عرض کنم که حالا من این توضیح را اول کلا عرض بکنم بعد برسیم به این مثال حیض.

ببینید این تشبیه و بحث امور تدریجی، اینها هدفشان از این بحث، البته آقای خویی به نحو صور گفتند. مرحوم نائینی تعبیر دیگری کردند. اگر وقت کردید و مراجعه به تقریرات ایشان فوائد بشود واضح تر است. این تشبیه در حقیقت این است که نقش زمان را در تجیز علم اجمالی دیده است. زمان، خود زمان. اینها آمدند تقسیم بندی کردند. گاهی اوقات زمان هیچ تأثیری ندارد. فقط مجرد ظرف است. هیچ تأثیر ندارد. میل غیبت، غیبت حرام است. حالا شما یقین دارید یا کلامی که الان صحبت کردید غیبت است یا کلامی که بعد از دو ساعت. زمان هیچ تأثیری ندارد، غیبت، غیبت است. این همان صورت اولی بود که آقای خویی فرمودند. حالا حسابش را بکنید شما.

یعنی مرحوم نائینی در حقیقت صحبتی را که اینجا مطرح کردند این است که می خواهند ببینند زمان تأثیرگذار است در تجیز علم اجمالی. این تدریجی بودن به این معناست. به قیاس به زمان حساب کردند. آیا زمان تأثیرگذار است. خب آمدند تقسیم بندی کردند گاهی زمان هیچ تأثیری ندارد؛ نه در خطاب نه در ملاک. مثل غیبت؛ غیبت ربطی به زمان ندارد. غیبت دائما حرام است. اگر تدریج شد بین کلام

.....
فعلی تان با کلامی که دو ساعت دیگر خواهید گفت خب بخواهی نخواهی علم اجمالی منجز است. هیچ فرق نمی کند. یا این کلامتان الان غیبت است یا کلامی که دو ساعت بعد خواهید گفت. به هر حال علم اجمالی در اینجا منجز خواهد بود و مشکلی ندارد.

بحث دوم این است که بیاید زمان تأثیر در خطاب داشته باشد، اما در ملاک نه. همین بحثهایی که دیروز خواندیم. روشن شد؟ این تقسیم بندی این بحث در حقیقت نقش زمان در تجزیه علم اجمالی است. تجزیه علم اجمالی به لحاظ نقش زمان. آن وقت آمدند ایشان گفتند گاهی اوقات هم زمان تأثیرگذار در ملاک هست، در خطاب نیست. خیلی خب ایشان آنجا هم قبول کردند. بعضی وقتها آمدند گفتند نه، تأثیرگذار است هم در خطاب هم در ملاک. آن وقت اگر شما بخواهید اخلاص بکنید از راه، اینجا از راه مقدمات موقوفه باید بروید. به صورتی که الان بحث کردیم.

پس نکته اساسی این بحث این است. این اولاً این خلاصه بحث. و نکته نتیجه نهایی بحث هم همین طور که الان اشاره کردیم، مهم این است که این عمل را در زمان ثانی تحت نظر شارع بگیریم یا نه. این نکته فنی این است. اگر زمان ثانی را تحت نظر شارع گرفتیم، خوب در آنجا علم اجمالی منجز است. اگر نگرفتیم قاعداً منجز نیست.

انما الکلام چجوری می شود در زمان ثانی تحت نظر باشد؟ یک، تکلیف فعلی باشد؛ دو، ملاک فعلاً موجود باشد؛ سه، جزو مقدمات موقوفه باشد. دقت کردید؟

چون دو تا عمل است، دو تا زمان است. یک عملی که من الان انجام می دهم. مثلاً الان نان می خواهم بخرم. یک عملی که روز جمعه می خواهم نان بخرم. این دو تا عمل است. باید نقش زمان را در این در نظر بگیریم. به نظرم دیگر روشن شد مطلب.

بحث آقایان این است. این خلاصه بحث.

س: یک مثال حاج آقا اگر زمان دوم تحت نظر شارع باشد ارائه می فرمایید

ج: خب مثل همان فرض کنید مثلاً غیبت. زمان دوم هم تحت نظر است. این غیبت هم حرام است، غیبت دو ساعت بعد هم حرام است.

س: خب کجاست که تحت نظر نیست زمان دوم؟

ج: هان، گفت اگر میهمان آمد نان بگیر، خب زمان دوم تحت نظر نیست. چون معلوم نیست میهمان کی می آید. یا نانی که الان شما می خرید غصب است یا نانی که وقتی میهمان آمد. ممکن است میهمان اصلاً نیاید. دقت کردید؟ اینجا دیگر تحت نظر نیست، چون نه ملاک دارد، نه خطاب دارد، نه مقدمات مفوته ذکر می شود در آن.

پس بنابراین آن نکته اساسی بحث به جای این تفصیل، آن نکته اساسی بحث این است. نکته البته آقای خویی هم اشاره فرمودند. مرحوم نائینی هم دارند. لکن آن که جمع می کند بحث را، ما برای شما جمع کردیم. ببینید زمان تأثیر می گذارد در اینکه آن تکلیف زمان بعدی آن مطلب متعلق تکلیف در زمان بعدی، مورد نظر شارع باشد یا نباشد؟ اگر مورد نظرش بود خب منجز است علم اجمالی. اگر نبود نه.

مثال حیض من فکر می کنم باید تفکیک قائل بشویم. چون گاهی زمان تأثیرگذار است. مرحوم نائینی فقط به لحاظ دم، غیر از مرحله دم. مثلاً می داند یا این سه روزی که الان خون می بیند حیض است، من باب مثال. یا مثلاً سه روز اول. یا روز نهم یا مثلاً روز دهم یا زدهم دوازدهم حیض است. اینجا دیگر جای احتیاط نیست؛ چون یکی حیض است؛ چون اقل طهر باید فاصله بشود. اقل طهر ده روز است، اینجا هفت روز فاصله است.

من فکر می کنم در این مثال یک مقداری کم و زیاد شده است. این که می خواهد این که مرحوم آقای خویی یا مرحوم نائینی می گوید اینجا مشکل است، خب در ما نحن فیه چه مشکل دارد؟ ایشان اول شهر و آخر شهر. این باید اول شهر و آخر شهر به لحاظ چون اقل طهر بینشان فاصله نمی شود. یا سه روز قبل از اول ماه یا سه روز، خب شش روز حیض بگیرد، این مشکل ندارد که.

به نظر من یک مشکلی که اینجا آمده در باب حیض، دقت نشده، فکر می کنم حالا ما با بزرگان نمی خواهیم خیلی در بیافتم به قول معروف. با آنها بحث و منازعه نکنیم. در این مثال یا سه روز اول حیض است، یا دهم یا زدهم دوازدهم. حالا آقای خویی قائل به احتیاط است. قطعاً نمی شود قائل به احتیاط باشیم.

س: مرادشان شاید سه روز آخر ماه باشد.

ج: خب سه روز با آن سه روز بعدی می شود شش روز. صدق می کند مشکل ندارد. شش روز می شود حیض باشد.

س: استاد دارد نسی، یعنی مثلاً فراموش کرد آن سه روز

ج: خب به هر حال ببینید اگر امکان داشته باشد جای احتیاط...؛ چرا؟ چون آنجا ظاهرا حق این است که آنجا زمان اصلا دخیل نیست. مثل غیبت می ماند. می داند سه روز اول ماه حیض است، یا هفدهم هجدهم نوزدهم. چه اشکالی دارد؟ هر دو را احتیاط می کند. مثل اینکه یا کلام اولش غیبت است، این با این مثال اول می خورد. دقت فرمودید؟

اینکه می گوید یا کلام اول غیبت است یا کلام دو ساعت بعد، اگر این که می گوید زمان دخیل است در خطاب ملاک، باید این تصور بشود. و با این تصور فکر نمی کنم آقای خویی قائل به احتیاط باشد مقدمات مفوته به قول خودشان. جای مقدمات مفوته نیست. این فرض را باید این جور بکنیم؛ زمان تأثیرگذار باشد. زمان اگر تأثیرگذار باشد جای مقدمات مفوته هم نیست. مثل اینکه می داند یا سه روز اول ماه حیض است یا دهم یازدهم و دوازدهم. خب آقای خویی اینجا ملتزم می شود و احتیاط می کند. خب این که قطعاً جای احتیاط نیست، چون آن سه روز دوم، یکی قطعاً حیض نیست چون فاصله باید مراعات بشود اقل طهر. جای احتیاط برای آن نیست. احتیاط هم می کنند تا ده روز. مگر اینکه حالا یک کسی قائل بشود که طهری که اقل از ده روز است، در حکم حیض باشد. یک چیز عجیب و غریب.

علی ای حال کیف ما کان، بله اگر مثلاً می داند یا سه روز اول ماه حیض است، یا هفدهم هجدهم نوزدهم، بله در اینجا به نظر ما کاملاً واضح است که باید احتیاط بکند و این را اصلاً از قبیل غیبت می دانیم که مرحوم نائینی می گوید زمان دخیل نیست اصلاً. به ذهن ما این طور می آید.

آن که زمان دخیل است، و چون اینها مثلاً خود خون را نگاه کرده. خود خون را اگر نگاه کردیم به حیثی که زمان در آن تأثیر نگذاشته باشد، آن درست است. مطلب درست است. اما اگر در آن زمان تأثیر بگذارد، وجود خون کافی نیست. این را مرحوم نائینی در تقریرات نوشتند و ان للوجود الدم علة تامه، نه وجود دم تنها کافی نیست. شرایط دیگر هم دارد یکی هم اقل طهر است. اینجا این که اشکال می کنند، ظاهراً جمع بین قولین این باشد؛ مراد مرحوم شیخ که در اینجا برائت جاری می شود، یعنی در جایی که ما می دانیم یکی حیض است. و نمی شود هم هر دو حیض باشد.

بله، اگر می دانیم یکی حیض است و می شود هر دو حیض باشد، آنجا باید احتیاط بکند. مثل اینکه سه روز آخر ماه و سه روز، خب شش روز می شود فرض کنید به صفات خون هم باشد.

البته عرض کردم این مبانی دیگر هم دارد. ما فعلاً وارد مبانی فقهی اش نمی شویم فقط جنبه اصولی اش. و الا من عرض کردم در باب حیض یک نکته ای چون خیلی مهم است دقت بکنید. عرض کردم در طول تاریخ اسلامی، سه دیدگاه مهم در باب حیض وجود دارد که

این خیلی موثر است. چون آقایان ما دقت نکردند، خیلی مشکلات درست شده است. یک دیدگاه که تمام اعتبار را به عادت می داند. ابو حنیفه این را قائل است؛ کوفی ها قائل به این هستند. و لذا اگر اول عادت خون دید، بعد هم ندید، مثلاً عادتش هم هفت روز است، تا روز آخر، می گوید کلاً حیض است. یک دیدگاه تماماً به صفات است، به عادت کار ندارد. پررنگ باشد، سیاه باشد، چه باشد، سوزش داشته باشد و الی آخره. این دیدگاه مالک و فقهای اهل مدینه است.

روی این دیدگاه تشخیص حیض خیلی آسان است. این دو دیدگاه اصلاً به مشکل برخورد نمی کنند. دیدگاه سوم که هر دو را قبول می کنند که مشهور علمای ما هم همین است. از علمای اهل سنت هم مثل احمد بن حنبل قائل به این است. این که در فقه ما در باب حیض اینقدر مشکلات پیدا شده، جمع بین دو تا کردیم. اگر دنبال دیدگاه اول بودیم یا دوم، دیگر مطلب راحت بود. چون آن دنبال عادت است این یکی هم دنبال صفات است. حالا سه روز اول ماه و سه روز آخر ماه، مثلاً، می گوید آقا در ایام عادت باشد حیض است نباشد حیض نیست. خیالش راحت است آن که مشکل ندارد. به صفاتش بود حیض است به صفاتش هم نبود حیض نیست.

پس بنابراین لذا اگر سه روز اول هم به صفات بود، هفدهم هجدهم و نوزدهم هم به صفات بود، می گوید هر دو حیض است. چون دنبال صفات است. دقت کردید؟ ما مشکل داریم که بین این دو تا جمع می کنیم و به این مشکلات برخورد می کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين